

بنیاد اخلاق از نگاه قرآن

جعفر شاه نظری*

چکیده

پیشینه علم اخلاق، و سنجش ارزش رفتارهای آدمیان در حوزه انسان‌شناسی، همچون شناخت هستی، تاریخچه‌ای کهن دارد. اندیشمندان و پژوهشگران در معیار و میزان ارزش رفتارهای اخلاقی انسان، نظریه‌ها و فلسفه‌های مختلفی را ارائه کرده‌اند. آنان معرفت، فضیلت، عدالت، منفعت، لذت و ... را معیار و ملاک‌های ارزیابی خوب و بد رفتارهای اخلاقی دانسته‌اند. در این میان، ادیان آسمانی نیز، براساس تعریفی که از جهان و انسان داشته‌اند، ملاک و میزان خوب و بد رفتارهای اخلاقی انسان را الهی دانسته‌اند.

این پژوهش با اشاره به نظریه‌ها و فلسفه‌های موجود، به تبیین بنیاد اخلاق در قرآن پرداخته، میزان ارزش فعل اخلاقی را از نگاه قرآن، به اندازه انعکاس، بازتاب و تعیین اخلاق الهی دانسته است، از این رو تمام گزاره‌های قرآن را به هم پیوسته و ناظر به هم، در یک شبکه بسیار پیچیده و منسجم می‌شناسد و فلسفه اخلاق را در قرآن، بر نظام توحید استوار می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، فضیلت، حقیقت، معنویت، ارزش، بنیاد، بازتاب و انعکاس.

*. استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان.

واژه اخلاق و علم اخلاق، مانند بسیاری واژه‌های حوزه معرفت و اندیشه، معانی مختلف دارد؛ گاه بر زندگی نیک، زمانی بر گونه زیستن، موقعی بر بایدها و نبایدهای زندگی، گاهی بر مجموعه‌ای از قواعد و اصول که آدمیان را در زندگی به کار می‌آید، وقتی بر حالت درونی و صفات روحی و زمانی بر افعال و رفتار انسان دلالت می‌کند.

در نگاهی کلی، در دانش اخلاق، کوشش بر آن است تا به این دو پرسش، پاسخ داده شود:

۱. برای انسان، «خوب» کدام است؟

۲. آدمیان چگونه باید عمل کنند؟

استاد شهید مطهری رحمته‌الله می‌نویسد: «معمولاً در مورد علم اخلاق می‌گویند: اخلاق عبارت است از علم چگونه زیستن یا علم چگونه باید زیست، یا می‌گویند: اخلاق به انسان پاسخ دهد که زندگی نیک برای انسان کدام است و آدمیان چگونه باید عمل کنند».^۱

روشن است که سرچشمه اختلاف در معنای مفاهیم اخلاقی و تفسیرهای متفاوت از آنها را باید در جهان‌شناختی و انسان‌شناسی جست و جو کرد.

به دلیل آنکه علم اخلاق، افزون بر دانش نظری، بر رفتار و اعمال نیز نظر دارد و به گونه‌ای با سرنوشت انسان گره خورده است و در سازمان‌دهی و سامان‌بخشی زندگی انسان نقش بسیار مهمی دارد، فرهیختگان، آن را اکسیر اعظم شمرده، نخستین گام زندگی را بر این دانش بنا نهاده‌اند و در طور تاریخ همواره، بدان به دیده تکریم و احترام نگریسته، آن را معیاری برای کمال انسان دانسته‌اند. به همین دلیل، از دیر زمان، ضرورت بحث از خودشناسی و خودسازی، همراه با شناخت هستی، برای انسان‌ها مطرح بوده است. ادیان آسمانی نیز به صورت ویژه، بر این

شناخت تأکید داشته، معرفت نفس را «سودمندترین معارف» معرفی کرده‌اند، زیرا رهایی از وهم، پندار باطل و پوچی در زندگی و رسیدن به حقیقت، هویت واقعی، معناداری و هدفمندی، مرهون دانش اخلاق است؛ اما نکته‌ای که ذهن اندیشمندان را به خود معطوف داشته، به گونه‌ای که نمی‌توان به آسانی از کنار آن گذر کرد، این است که تشخیص ارزش و تعیین ملاک آن در رفتارها چگونه است، زیرا تفاوت اصلی میان فعل طبیعی و فعل اخلاقی، در ارزشی دانستن، ستایش‌پذیری و تحسین‌آفرین بودن آن است؛ اما اینکه معیار و ملاک تشخیص ارزش چیست و با چه شاخصی می‌توان، به داوری یک عمل نشست، چیزی است که معرکه‌آرای فیلسوفان طول تاریخ واقع شده و بنیاد نظام‌های اخلاقی را طراحی کرده است.

واژه «خوب» نیز کاربردهایی نسبتاً متفاوت دارد. ممکن است کسی، چیزی، را خوب بنامد؛ به این دلیل که وسیله‌کافی یا لازم برای رسیدن به یک غایت است؛ مانند کسی که می‌گوید: «خوب است که سالی دو بار به دندانپزشک مراجعه کنیم.» «خوب» در این نگاه، به گونه‌ی عارضی یا به لحاظ ابزاری یا یک وسیله دیده شده است. ثروت و خیرهای مادی جز برای شخص خسیس، تنها به این معنا خوب است.

آثار هنری و موجودات برخوردار از زیبایی طبیعی را نیز می‌توان خوب نامید؛ به این معنا که آنها خوبی درونی دارند. گاه نیز می‌گوییم که اشیا به عنوان غایات، ذاتاً خوب، مطلوب یا ارزشمندند و گاه زندگی سعادتمندان را خوب می‌دانیم؛ یعنی رفتارهای که به دلایل اخلاقی، دارای ارزش‌های اخلاقی هستند، در برابر زندگی غیراخلاقی، خوب شناخته می‌شود. پس گاهی مبنای داوری ارزش‌ها فایده است؛ یعنی اشیا به دلیل مفید بودنشان برای یک مقصود، خوب هستند و گاهی براساس ارزش‌های عارضی، یعنی برای نیل به هدف، خوب شناخته می‌شوند و زمانی ارزش‌ها منشاء اثر بودن در حیات و گاه ارزش‌های نهانی، خوب خوانده می‌شوند.^۱

کانت نیز در نگاه به این مسئله می‌نویسد: «نخستین پرسش این است که چه چیزی موجب می‌شود که شخص اخلاقاً خوب باش؟» وی معتقد است، خوبی به نیات و ارادهٔ انسان‌ها بستگی دارد؛ از این‌رو پرسش بعدی را این‌گونه مطرح می‌کند: «چه قسم نیتی موجب می‌شود که شخص اخلاقاً خوب باشد؟» وی معتقد است، کسی که اخلاقاً نیت خیر دارد، حتماً باید به انگیزه تکلیف عمل کند.^۱

برخی نیز مفهوم خوب و بد را بیان‌کنندهٔ رابطهٔ میان شخص اندیشمند و شیء مورد جست و جو می‌دانند؛ اگر رابطه دستانه باشد، آن شیء را خوب می‌خوانیم و اگر رابطه با نفرت همراه باشد، آن را بد می‌نامیم و اگر رابطه نه‌گونهٔ دوست داشتن و نه در صورت نفرت داشتن باشد، آن شیء را نه خوب و نه بد می‌شناسیم. برتراند راسل معتقد است: «برای اینکه در اخلاق معیاری کلی داشته باشیم، باید ریشهٔ دوست داشتن را به دست آوریم که چرا انسان چیزی را دوست می‌دارد و چرا چیزی را دوست نمی‌دارد؟»^۲

روشن‌ترین مفهومی که انسان در برخورد با اشیا درک می‌کند و با وجود خویش و احساس باطنی، آن را در می‌یابد، حالت خوشی و ناخوشی یا لذت و نفرتی است که در انسان ایجاد می‌شود. این دریافت، تعریف‌پذیر نیست و از بدیهیات است. بشر این لذت و نفرت، و خوش و ناخوش را با مفهوم خوب و بد ابراز داشته، سپس آن را در دیگر انسان‌ها و موجودات توسعه داده، برای مطلوب‌های فردی و جمعی، کمال و نقص، و دارایی و نادارایی نیز به کار برده است.

اگر علم اخلاق در پی پاسخ به این پرسش است که «زندگی خوب برای انسان کدام است؟» پس باید معیار حیات خوب را نیز مشخص کند؛ حیات رضایتمندانه، حیات خوشایند، حیات سعادت‌مندانه یا حیات ملکوتی و قدسی؟ در این نوشته، با اشارهٔ اجمالی به دیدگاه‌ها و آرای متفاوت حوزهٔ فلسفهٔ

۱. ۷/ص ۶۴.

۲. ۱۴/ج ۲۲/ص ۴۱.

اخلاق، به پژوهش در بنیاد اخلاق در قرآن و ارائه تصویر فلسفه اخلاق دینی با توجه به تحلیل واژه‌شناسی قرآن خواهیم پرداخت و بر این نکته اصرار می‌ورزیم که بنیاد اخلاق از نگاه قرآن، در طبیعت اخلاق خدا نهفته است و معیار و ملاک ارزش در اخلاقیات انسان، به اندازه تعین، انعکاس و بازتاب اخلاق الهی وابسته است.

دیدگاه‌ها در بنیاد رفتارهای اخلاقی

افلاطون بنیاد اخلاق را در عدالت، حقیقت و زیبایی دانسته، مرجع این سه را به یک چیز باز می‌گرداند که آن «خیر» است، پس تنها یک چیز ارزش دارد و آن «خیر» است و آنچه در پی آن بود و در پی آن بودن، عملی اخلاقی است، «خیر» است.^۱ افلاطون معتقد است که کشف ماهیت زندگی خوب، امری عقلی، شبیه کشف حقایق ریاضی است؛ درست همان طور که مردم تعلیم نادیده، نمی‌توانند حقایق ریاضی را کشف کنند، اشخاص نادان و غیر عالم نیز نمی‌توانند بفهمند که زندگی خوب چیست؟

برای کشف اینکه زندگی نیکو چیست، نخست باید به تحصیل انواع معینی از دانش و معرفت پرداخت. افلاطون به عینیت اصول اخلاقی معتقد است و می‌گوید: «کردار معینی وجود دارد که مطلق و مستقل از عقیده هر کس است و اینکه امور اخلاقی تنها به رأی یا پسند افراد بستگی داشته باشد، مردود است».^۲ مذهب افلاطون در بنیاد امر اخلاقی، بر دو فرض اساسی استوار است: یکی اینکه اگر آدمی خیر و شر را بشناسد، هرگز خلاف اخلاق رفتار نخواهد کرد و دیگر اینکه تنها یک نوع زندگی خوب، برای همه آدمیان وجود دارد.

بسیاری فیلسوفان نظر افلاطون را نقد کرده، معتقدند: صحیح نیست که معضلات اخلاقی واقعاً نظیر مسائل علمی باشد، زیرا موقعیت اخلاق بر منوال امور علمی نیست؛ افزون بر اینکه ممکن است بگوییم: افراد فاقد صلاحیت

۱. ۱۱/ص ۲۴.

۲. ۵/ص ۱۲-۱۰.

علمی نیز می‌توانند با پیروی از دستورات افراد باصلاحیت، واجد زندگی خوب باشند، پس شرط درک و فهم حقایق اخلاقی، مطلوب است؛ اما شرط لازمی نیست. افزون بر اینکه مطلق‌انگاری عمل خیر برای همگان، محل تأمل است.^۱

ارسطو اخلاق را بر سعادت بنیاد نهاده و مدعی است که انسان، طالب سعادت است. در نگاه او، اخلاق راه وصول به سعادت است و خوب آن است که در راه سعادت انسان انجام گیرد. وی فضیلت یا اخلاق را حد وسط میان افراط و تفریط می‌داند، از این رو در نگاه ارسطو افزون بر علم و معرفت، تربیت نفس نیز در حصول فضیلت لازم است.^۲

کمترین ایراد بر این نگاه، این است که همه رفتارهای اخلاقی را نمی‌توان با معیار حد وسط توجیه کرد. در وفای به عهد و راستگویی حد وسطی وجود ندارد. بسیاری فضایل اخلاقی، مانند این دو را ظاهراً با نظر افلاطون بهتر بتوان تحلیل کرد، زیرا این‌گونه فضایل مطلق است و نسبت به احوال گوناگون تفاوتی ندارد، پس در برخی رفتارها، غیر متوسط بودن، شایسته و مناسب شناخته می‌شود.^۳

افزون بر اینکه معیار و شاخص سعادت را باید در طبیعت و دنیا جست و جو کرد یا در دنیا و آخرت روشن نیست.

پس از این دو فیلسوف بزرگ، نحله‌ها و فلسفه‌های متفاوتی به وجود آمد که هر یک در تبیین بنیاد اخلاق، نظریه خاصی ارائه کردند: کلیون فلسفه خود را در حوزه اخلاق، براساس شری نسبی موجودات بنا نهادند و سعادت انسان را در رهایی و استغنائی او از متاع دنیا دانستند و فضیلت را در غنای نفس معنا کردند.^۴

در این اندیشه عواطف و احساسات لطیف انسانی نفی گردید و استغنائی نفس، در گریز از جامه تعبیر شد و همه ثمرات تمدن بشری و لذت حسی و طبیعی، بی‌ارزش تلقی گردید و رستگاری و سعادت در ترک دنیا و جامعه معنا شد که این

۱. ۵/۱۴-۱۲.

۲. ۵/۱۵ به بعد و ۱۱/۴۳ به بعد.

۳. ۸/۳۷۰ به بعد.

۴. ۱۱/۵۵.

خود پایمال کردن یا نادیده گرفتن بخشی از هویت و رفتار آدمی است. اگر اخلاق را چگونه زیستن بدانیم، شکاکان معتقدند: خوب و بد یا ارزش و بی‌ارزش و امثال این مفاهیم، تهی یا لااقل در معنا اثبات ناشدنی‌اند. بزرگ‌ترین نقد بر این دیدگاه، این است که این نظر معتقد است: آن چنان باید زیست که منافع خود را بهتر حفظ کرد. روشن است که این فلسفه از نظر رفتاری به خودپرستی منجر می‌شود، چنان‌که یکی از شکاکان (کارنیاس) می‌گوید: هنگام شکستن کشتی، ممکن است انسان جان خود را به قیمت جان ضعیف‌تر از خود نجات دهد و اگر چنین نکند احمق است.^۱

اساس نظر «زنون رواقی»، مؤسس مکتب رواقیان، در حکمت عملی بر این است که فضیلت، اراده خوب است و روح فضیلت و رذیلت را باید در اراده جای داد، پس رستگاری به شخصیت انسان بستگی دارد و شخصیت انسان نیز به اراده او وابسته است. اراده خوب نیز آن است که اولاً نیرومند و تاثیرناپذیر باشد و ثانیاً با طبیعت موافق باشد.^۲ این اندیشه، در بی‌اعتنایی و تاثیرناپذیری از حوادث، با اخلاق کلیبی اشتراک دارد و نقد مذکور برای اخلاق کلیبی به نوعی در اینجا نیز وارد است؛ افزون بر اینکه بی‌اعتنایی به امور جهان‌نتایجی دارد که خلاف عرف و خرد جمعی است و تنها در اوضاع و احوال خاصی قابل پیروی است و نمی‌تواند به عنوان اخلاق کلی و همگانی آن را پذیرفت.^۳

اپیکورس، طرفدار نظریه «لذت‌انگاری» و «لذت‌طلبی» بر آن است که تنها چیزی خوب است که لذت‌آور است. وی معتقد است که اگر لذت‌های چشایی، بینایی، شنوایی و لذت عشق را کنار بگذاریم، دیگر نمی‌دانیم خوبی را چگونه تصور کنیم.^۴ این مذهب نیز اگرچه از جهاتی جالب توجه و گیرا باشد؛ اما برخلاف احساس و ادراک ما درباره بنیاد رفتار اخلاقی است. اعتراض انسان‌ها به

۱. ۱۴/ج ۲۲، ص ۵۰.

۲. ۴/ص ۱۲۸.

۳. ۵/ص ۳۲.

۴. ۵/ص ۲۰.

یک انسان عیاش، تنها به این دلیل نیست که وی همواره در پی لذت‌های سطحی و مبتذل است، بلکه ایراد اساسی‌تر این است که لذت، تنها تلاش و کوشش در انسان نیست، پس این دریافت که لذت، تنها هدف با ارزش است، قابل اعتراض است. طرفداران نظریه فایده‌گرایی در اخلاق، معیار نهایی و انحصاری خوب و بد را «اصل فایده و منفعت» می‌دانند و با تأکید زیاد می‌گویند: غایت اخلاقی‌ای که در همه اعمال باید در پی آن بود، بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر است. این بیان به صورت ضمنی نشان می‌دهد که خیر و شر، هر چه باشند، قابل اندازه‌گیری‌اند و یکی از آن دو، به نحو کمی، بر دیگری برتری دارد.

ناتمام بودن این نظریه نیز در این است که اگر مشکلاتی حل ناشدنی در نحوه اندازه‌گیری، سنجش و موازنه خیرها و شرها وجود داشته باشد که یقیناً وجود دارد، اشکالی جدی بر فایده‌گرایی خواهد بود.^۱

محبت‌گرایی یا اخلاق براساس محبت، از دیگر نظریه‌ها در بنیاد اخلاق است که در مسیحیت به گونه‌ای گسترده مقبول افتاده است. این نظریه معتقد است که تنها یک فرمان اخلاقی بنیادین، یعنی «محبت بورز» وجود دارد و تمام فرامین دیگر باید از آن استنتاج شود. در انجیل می‌خوانیم: تو باید با تمام قلبت، با تمام نفست و با تمام روحت، به پروردگارت محبت ورزی. این نخستین و بزرگ‌ترین فریضه است. فریضه دوم نیز شبیه همین است که تو باید همسایه‌ات را همان‌گونه دوست داشته باشی که خود را دوست داری. همه قوانین الهی و وجود انبیا در این دو فرضیه آویخته‌اند.^۲

متأسفانه مفسران الهیاتی طرفدار این دیدگاه، نه تفسیری واضح از این نظریه به دست داده‌اند و نه درباره آن اتفاق نظر دارند. براساس هیچ‌یک از قرائت‌های مرتبط با محبت‌گرایی، مشخص نشده است که چگونه دستور محبت ورزیدن، رهنمود یا راهی برای بیان این است که چه فعلی را باید انجام داد یا از چه قاعده‌ای

۱. ۱۰/۸۹-۸۷.

۲. ۱۲/انجیل متی ۲۲/ص ۳۷ به بعد.

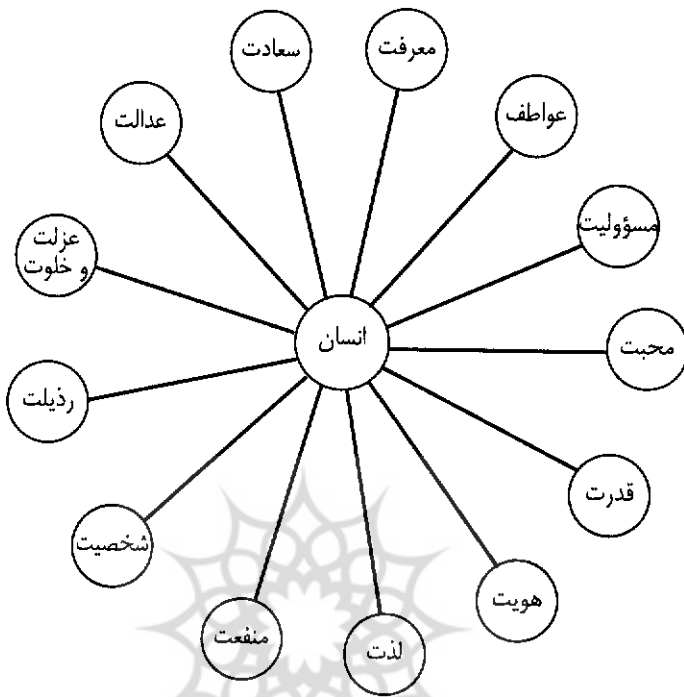
باید تبعیت کرد؛ مگر اینکه به اصل فایده یا نوعی وحی متوسل شویم. از طرفی نمی‌توان دانست که چگونه باید همه تکالیف را از محبت استنباط کرد؛ برای مثال استنتاج تکلیف عادل بودن از قانون محبت، بسیار دشوار است.

به نظر می‌رسد، آنچه تا کنون گذشت، پاسخ مناسب به پرسش اصلی نباشد. پرسش این است که آیا حکم در مورد درستی یا نادرستی یک فعل، به نتایج آن مربوط است یا به دلیل اصلی که فعل مظهر آن یا دلیل اخلاقاً خوب یا بد بودن انگیزه، نیت یا خصلت مرتبط با آن؟ البته تبیین، تحلیل و نقد هر یک از نظریه‌های یاد شده به پژوهشی دیگر نیاز دارد و از هدف و حوصله این پژوهش بیرون است.

آنچه همه دیدگاه‌ها یا بیشترشان را در آن گرفتار کرده، این نکته بسیار مهم است که اساس اندیشه و پایه معرفت، بر محور انسان تمرکز کرده و ملاک ارزش رفتار را در محوریت انسان جست و جو می‌کند (تصویر شماره یک) و این نقطه اصلی جدایی معرفت و حیانی از سایر معرفت‌هاست. فردی که از شناخت و معرفت حسی بهره‌مند است و آگاهی و علم راه تنها مختص حس و تجربه می‌داند. جهان محسوس و مادی را می‌شناسد، بر این اساس انسان‌شناسی چنین فردی، چهره علمی و تجربی می‌یابد. کسی که تنها به شناخت مفهومی - عقلی اعتماد، و با رویکرد عقل‌گرایی، معرفت مفهومی - عقلی را تنها راه شناخت معرفی کند، می‌کوشد تا آدمی را نیز از راه اندیشه و تعقل اثبات و معرفی کند. در این اندیشه، انسان یا حیوان ناطق یا حیوان فرهنگ‌ساز یا حیوان ابزارساز یا موجود اساطیری معرفی می‌شود.

نخست اینکه معرفت و حیانی و نگاه قرآن عقل ستیز نیست؛ دوم اینکه این نگاه، چشم بر معرفت حسی و تجربی فرو نمی‌بندد، بلکه عقل‌گرایی را به لحاظ اینکه معرفت فراتر از خود را انکار کند یا اینکه معرفت را به افق یافته‌های خود تقلیل می‌دهد، ناقص و ناتوان می‌داند و می‌کوشد، بندهایی را که پیرامون معرفت‌شناسی بشر کشیده شده، بگسلاند و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی ای

توحیدی ارائه کند که انسان به لحاظ وجودی «کلمة الله» و از جهت علمی و ارزشی، مظهر اسم جامع الهی، یعنی «خليفة الله» خوانده می‌شود.^۱



تصویر شماره یک

اکنون به محور اصلی پژوهش خواهیم پرداخت و نظر قرآن را براساس واژه‌ها و اصول انسان‌شناسی آن، با توجه به هستی‌شناختی قرآنی ارائه خواهیم داد.

بنیاد اخلاق در قرآن

چنان‌که در آرا و نظریات گوناگون در مورد اخلاق گذشت، دو مسئله همواره در دانش اخلاق مطرح بوده و هست: یکی اینکه زندگی خوب چیست و ایده‌آل زندگی چه باید باشد و دیگر اینکه آدمی برای رسیدن به این هدف، چگونه باید

۱. ۱۶ ص ۲۳ به بعد

رفتار کند؟ هر یک از نظام‌های اخلاقی و فلسفه‌های موجود به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند که به برخی آنها اشاره شد. از این نکته نباید غفلت کرد که هر یک از نظام‌های اخلاقی یاد شده، تنها به یک جهت از جهات زندگی یا یک نوع از اخلاق و رفتار انسان، بیشتر توجه کرده‌اند؛ بعضی در تعیین ملاک ارزشی اخلاق، معرفت صحیح و علم را و بعضی حد اعتدال را معیار دانسته، گروهی لذت را هدف در اخلاق و جمعی نفع بیشترین و بعضی عدالت و نیل به کمال و بعضی تکلیف را مبنای ارزش‌گذاری دانسته‌اند.

اهمیت اخلاق در قرآن به تبیین و تفصیل نیازی ندارد، چرا که تعالیم اخلاقی قرآن از مهم‌ترین و مشهورترین مسائل قرآنی است؛ مخاطب قرآن انسان است و اخلاق، پایه و اساس شخصیت انسان را شکل می‌دهد. بحث اخلاق، بحث درباره ارزش‌های انسانی است: «چگونه زیستن» و «چگونه رفتار کردن»؛ اما آنچه در این تحقیق مهم دانسته شد، تبیین میزان، ملاک و معیار در ارزش فعل اخلاقی از نگاه قرآن است. پیش از ارائه و بیان نظر قرآن، اشاره به اصول زیر ضروری است.

اصل یکم. وجودشناسی

هر نظام اخلاقی پیش از هر چیز، بر جهان‌شناختی و اصل تفسیر از هستی استوار است؛ از این‌رو نگاه قرآن به هستی، به عنوان اصلی در تبیین بنیاد اخلاق، امری بسیار ضروری است.

رویکرد قرآن در جهان‌شناختی به دلیل اینکه همه انسان‌ها مخاطب آن هستند، از مراتبی تشکیکی برخوردار است، از این‌رو قرآن پس از اثبات اصل توحید، ارتباط موجودات با حقیقت هستی را گاه به نحو اضافه قیومی، زمانی اضافه نوری، گاه اضافه علی، و... معرفی می‌کند؛ اما در نگاه کلی، جهان‌شناختی قرآن به توحید منتهی می‌گردد، از این‌رو بالاترین نظر هستی‌شناختی قرآن این است که جهان را آینه حق و حقیقت هستی می‌شناسد؛ یعنی جهان هستی، تصویری از او، نمایانگر او و شاهد بر اوست. در چنین شناختی از هستی که بر رابطه ظهوری میان خدا و

جهان دلالت دارد، هر نوع ثنویت از جهان حذف می‌شود و مغایریت در بینونت وصفی معنا می‌گردد: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛ ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۲. آیت بودن جهان، وصف عارض یا لازم اشیا نیست، بلکه آیت بودن، عین ذات یا تمام ذات آنهاست، از این رو موجودات، تعینات هستی نیستند، بلکه نشان‌های هستی‌اند. قرآن وجود آینه را هویت ذات موجودات معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳. همراهی واژه هالک که به معنای فنای ذاتی است، با واژه شیء که بردارندگان وجود اطلاق می‌شود، نشان می‌دهد که غیر خدا، ذاتاً معدم است و تنها نمود اوست؛ یعنی هالک سلب وجود می‌کند؛ نه سلب ظهور، پس جهان در ذات خود فانی است و در پرتو وجه الهی، باقی و پایدار: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَاقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۴؛ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾^۵؛ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۶؛ ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۷؛ ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۸.

در جهان‌شناختی قرآن، هرگونه ثنویت‌گرایی مردود، و تنها وحدت‌گرایی مقبول است، از این رو خداشناسی، نه فقط پایه دین است، بلکه اساس شناخت انسانیت است، زیرا از نظر قرآن، انسانیت بر اصل توحید بنا شده است.

دل گفت مرا علم لَدُنِّي هوس است تعلیم کن اگر تو را دسترس است
گفتم که الف، گفت دگر، گفتم هیچ در خانه اگر کس است، یک حرف بس است
هستی حقیقتی است که در قرآن، به غیب و شهود تفسیر می‌شود؛ یعنی ساحت پنهان و ساحت آشکار. مقصود از غیب، چیزی است که از حوزه ادراک و آگاهی حسی خارج باشد؛ برخلاف شهادت که از نظر حسی قابل درک است. براساس این

۱. رعد/ ۱۶.

۲. بقره/ ۱۱۵.

۳. قصص/ ۸۸.

۴. رحمن/ ۲۶ و ۲۷.

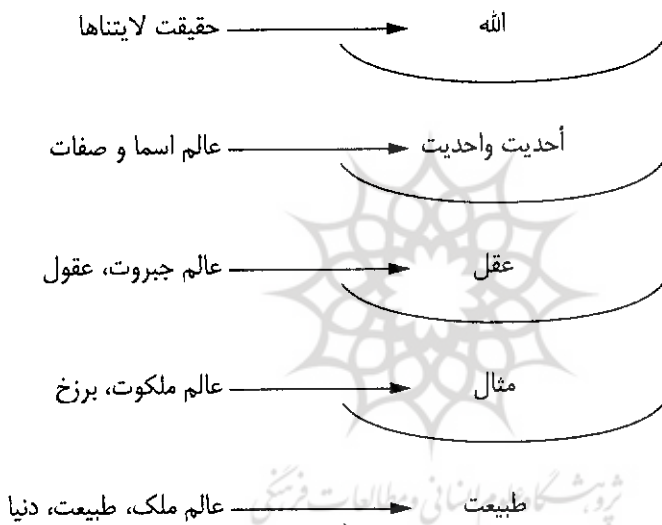
۵. شوری/ ۱۱.

۶. توحید/ ۴.

۷. حشر/ ۲۳ - ۲۲.

۸. بقره/ ۱۱۵.

آموزه، واقعیاتی هستند که حواس آدمی توانایی ادراک آنها را ندارند؛ ذات اقدس الهی، فرشتگان، عالم تعینات اسما و صفات، حقیقت وحی، نمونه هایی از عالم غیب اند، پس هستی در عالم طبیعت محدود نمی شود، بلکه عالم محسوس و جهان طبیعت، ظهوری از غیب است. قرآن در تأکید بر وجود عالم غیب، به هر دو سوگند یاد می کند: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾^۱؛ پس نه چنان است که می پندارید، سوگند یاد می کنم به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید. (تصویر شماره دو)



تصویر شماره دو

در قرآن، نزول به نحو تجلی شناخته شده است، از این رو مبدأ نزول، بر مراتب وجود محیط است و در تمام عوالم حضور دارد، پس او را نمی توان در یک مجموعه هم عرض شمارش کرد: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾^۲.

۱. حاقه / ۳۸ و ۳۹.

۲. حدید / ۴.

اصل دوم. انسان شناسی

از آنجا که تجلّی به وجود و شخص مربوط است، همه اشیا در آیت بودن برای او یگانه اند؛ یعنی هر یک که مظهر خدای یگانه است، خود نیز یک است، به همین دلیل گفته اند، تجلیات مکرر نیستند، بلکه متعددند، از این رو آینه های ظهور حق، کاستی ها و تفاوت هایی نسبت به یکدیگر دارند؛ هم به دلیل محدودیت در مظهر بودن و اینکه نمی توانند تمام وجه حق را نشان دهند: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا﴾^۱ و هم به دلیل ظرف وجود و محدود بودن در اصل وجود. در این میان، انسان از شاخص های برتری برخوردار است که توان مظهریت تام او را دارد و می تواند آینه تمام نمای حق باشد، از این رو قرآن، وصف جانشین مظهر و خلیفه الهی را تنها به انسان اختصاص داده و کرامت، امانت^۲ و ولایت الهی را تنها در او متجلّی می داند.

البته این شاخص ها، با توجه به توانایی و شأنیت وجود حقیقی و گوهر روحی انسان به فعلیت می رسد. به همین دلیل انسان در قرآن از طرفی ستایش بسیار و از طرفی نکوهش شده است، زیرا آن ستایش و نکوهش به فعلیت امتیازات و عدم فعلیت آنها در انسان مربوط است، پس سرّ عظمت انسان در قیاس با دیگر موجودات، به ساختار تکوینی او مربوط است که فعل جامع خداست؛ اما شرافت و باارزش بودن او، به فعلیت یافتن اخلاق الهی در اوست. بر همین اساس، قرآن غایت انسان را فعلیت یافتن اوصاف کمالی الهی در او می داند و خدا را هدف او می شمرد: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۳؛ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۴. در نتیجه شناخت موقعیت انسان در هستی، اصلی مبنایی در بنیادهای اخلاقی است و این اصل را نمی توان از اصل نخست جدا دانست.

۱. رعد / ۱۷.

۲. احزاب / ۷۲.

۳. شوری / ۵۳.

۴. ذاریات / ۵۶.

نظام اخلاقی قرآن، از نظام دینی جدا نیست؛ یعنی مفاهیم اخلاقی در قرآن، تابع مفاهیم دینی است. از نظر قرآن، اخلاق در درون دین نهفته است، از این رو تقابل اصلی در ارزش میان رفتارها را نباید، میان واژه‌های خوب و بد یا خیر و شر جست و جو کرد، بلکه تقابل در مفاهیم اخلاقی زمانی معنا دارد که از متن واژه‌های دین، یعنی ایمان و کفر استنتاج شود، پس خوب و بد، بی توجه به ایمان و کفر بی معناست؛ از این رو تفکیک مفاهیم اخلاقی از واژه‌های اصلی در دین امکان‌ناپذیر است. واژه کفر در قرآن، یک واژه اصیل توصیفی، با محتوایی کاملاً عینی و واقعی است. با این همه روشن است که هاله‌ای ارزشی این واژه را در میان گرفته که آن را از محدوده توصیفی صرف بیرون می‌برد. این هاله ارزشی، یعنی سپاسگزار نبودن در برابر نعمات و الطاف الهی، بنیاد معنا بخشی مفاهیم اخلاقی را شکل می‌دهد.^۱

توضیح اینکه در بافت غیر دینی عصر جاهلیت، «تواضع» و «تسلیم»، صفاتی موهن و نکوهیده و نشانه زبونی و منش پست بود و در مقابل «تکبر» و «گردنکشی»، نشانه شرافت و بزرگی به شمار می‌آمد. با ظهور اسلام این معیار در ارزش مفاهیم اخلاقی به کلی دگرگون شد و در بافت و اوضاع دینی و احوال توحیدی اسلام، «تواضع» در برابر خدا و «تسلیم» کامل و محض در پیشگاه او، برترین فضیلت‌ها به حساب می‌آمد و «تکبر»، عصیان و «گردنکشی»، نشانه بی دینی و از مفاهیم بد و بی ارزش در اخلاق شناخته شد. این تغییر در ارزش، گواه این است که مفاهیم اخلاقی در قرآن، بر پایه مفاهیم اصیل دینی، ارزش یا ضد ارزش شمرده می‌شود، از این رو تفکیک میان مفاهیم اخلاقی و مفاهیم اصیل دین، از نظر قرآن ناصواب است و نمی‌توانیم خوب و بد، و خیر و شر را جدا از مفاهیم اصیل دینی معنا کنیم، زیرا معنا و مفهوم در واژه‌های اخلاقی برخواسته از لایه زیرین مفاهیم اصیل در دین است.

اصل چهارم، آیات قرآن

گزاره‌ها و آیات در قرآن، به سه بخش کلی تقسیم می‌شود: بخش نخست به معرفی خدا مربوط است و در مقام توصیف ویژگی‌های وجودی اوست که از آن به اسما و صفات الهی، همچون رحمن، رحیم، غفور و... یاد می‌شود؛ به عبارتی تمام واژه‌ها و کلمات را می‌توان در این بخش به عنوان شاخص وجود برتر شناخت.

بخش دوم گزاره‌ها به انسان مربوط است و در مقام بیان جایگاه وجودی او در جهان هستی و توصیف انسان در مقایسه با سایر موجودات است. البته این بخش به گزاره‌های مربوط به وجود انسان که به خلقت مربوط است و گزاره‌های مربوط به ویژگی‌های ارزشی انسان تقسیم می‌گردد که قسم دوم، به مفاهیم اخلاقی در حوزه انسان مربوط است که با توجه به اصول پیشین، می‌توانیم این مفاهیم را در تعین و انعکاس مفاهیم، به خدا مربوط بدانیم. البته برخی از آیات نیز به توصیف چگونگی ارتباط میان افراد انسان در زندگی جمعی می‌پردازد.

بخش سوم آیات و گزاره‌ها، به توصیف جهان هستی مربوط است و در مقام تبیین نظریه توحیدی در هستی‌شناختی است.

با در نظر گرفتن تمام اصول پیشین، روشن می‌شود که ارزش و سنجش در مفاهیم اخلاقی مربوط به انسان، با مفاهیم مربوط به خدا و هستی، پیوندی وجودشناسانه دارد؛ یعنی شاخص و ملاک ارزش انسان از نگاه قرآن، تعین و تجلی یافتن ویژگی‌های وجودی خدا در اوست، پس در معنای فوق اخلاق انسان نسبت به اوصاف خدا سنجش می‌شود و اندازه ارزش در آن، به اندازه تعین و تشخیص آن وصف وابسته است،^۱ پس راستگویی و صداقت خوب است، چون تعین بخش این ویژگی خداست: «وَمَنْ أَضَدُّهُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»^۲ و «وَمَنْ أَضَدُّهُ مِنَ اللَّهِ قِيْلًا»^۳

۱. ۳۶/۳ به بعد.

۲. نساء/۸۷.

۳. نساء/۱۲۲.

و ظلم بد است، چون ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾.^۱ نیکی به پدر و مادر، رفتار با ارزش است و قرآن نیز انسان‌ها را به آن دعوت کرده است: ﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^۲، زیرا این گونه رفتارها تعین و تجلی رحمت الهی است.

در آیه یاد شده حلقه ارتباطی با ارزش بودن اخلاق انسان در برخورد با پدر و مادر، تعین واژه رحمت، به عنوان وصف خداست. قرآن همواره بر رحمت الهی و بخشاینده‌گی او تأکید دارد و رحمت انسانی را بازتاب رحمت خدا می‌داند: از این رو رحمت از نظر قرآن، ارزش اخلاقی است. این وابستگی بنیادی اوصاف انسانی به اخلاق الهی از نگاه قرآن، به صورت مشخص و روشن، در این آیه بیان شده است: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ ببخشید و چشم پوشید؛ مگر دوست ندارید که خدا شما را ببامرزد. خداوند آمرزنده و رحیم است.

در اینجا باید به این نکته مهم اشاره کرد که مجموعه تعالیم قرآن ناظر به انسان است و تفکیک ساحت‌های وجودی انسان، امری غیر معقول و غیر ممکن است، زیرا انسان در عین کثرت ساحت‌های وجودی، از یک وحدت برخوردار است، به نظر می‌آید، تفکیک میان آیات و گزاره‌های قرآنی نیز امری غیر مطلوب باشد. اگرچه به لحاظ نظری، تفسیر و تبیین علمی گزاره‌های مربوط به خدا، در حوزه کلام و فلسفه و رسالت متکلمان است و نیز گزاره‌های مربوط به انسان در حوزه دانش فقه و حقوق یا حوزه علوم تربیتی، پژوهش می‌شود و در گذر زمان، این حوزه‌های از یکدیگر فاصله گرفته‌اند؛ اما باید پذیرفت که گزاره‌های قرآنی در بخش‌های مختلف، به هیچ وجه، به طور کامل از یکدیگر جدا و مجزا نیستند، بلکه با هم مرتبط و نزدیک، و برتر از آن درهم تنیده‌اند.

سبک و ساختار نظم آیات قرآن نیز گواه این مدعاست و این برآمده از این حقیقت است که جهان‌شناختی قرآن «خدا مرکزی» است و همه چیز بر محور او

۱. آل عمران / ۱۸۲.

۲. اسراء / ۲۴.

۳. نور / ۲۲.

معنادار می‌شود؛ یعنی در قرآن هیچ مفهومی از مفهوم خدا جدا نیست. در قلمرو اخلاقیات انسانی نیز که مطمح نظر این مقاله است، مفاهیم اخلاقی در انعکاس طبیعت اوصاف خدا معنا دارد، از این رو حتی اصطلاحات واجب، مستحب، حرام، مکروه و جایز نیز بیان‌گر رفتارهای لازم و ضروری یا غیر ضروری، ایجابی یا سلبی است که با معیار ارزش خوب و بد ارزیابی می‌شود. نقش این اصطلاحات آن نیست که خواص و ویژگی‌های عینی یک رفتار را توصیف کند، بلکه نقش آنها در طبقه‌بندی کردن همه رفتارها و اعمال مؤمنان، برحسب تعلق آنها به یکی از مقولات ارزش اخلاقی است. این بدان معنا نیست که در قرآن، گزاره‌های توصیفی وجود ندارد، بلکه به این معنی است که گزاره‌های قرآنی را باید در یک شبکه بسیار پیچیده و منسجم که به هستی‌شناختی رهنمود دارد، جست و جو کرد، پس نظام اندیشه‌های اخلاقی که در قرآن وجود دارد، تقریباً به طور انحصاری، بر نظام توحیدی در هستی استوار است. به این ترتیب نباید گزاره‌های مربوط به رفتارهای اخلاقی را از دیگر گزاره‌های قرآن جدا سازیم، زیرا گزاره‌های اخلاقی قرآن، در گزاره‌های کلیدی و اصلی دین ریشه دارد، پس نباید واژه‌های «فسق، ظلم، نفاق، ذنب، فحشا، حرام، اثم، کذب و...» را از کفر، شرک، عصیان ظلالت و... و واژه‌های «تقوا، برّ، حلال، مستحب، واجب، قسط، عدالت و...» را از ایمان، اسلام، تسلیم، هدایت و... تفکیک کرد.

نتیجه

از آنچه گذشت، روشن شد که در نگاه قرآن، هستی واحدی حقیقی است که دارای دو ساحت غیب و شهود، باطن و ظاهر یا پنهان و آشکار است. غیب حقیقت، واقعیت و معنای هستی است و شهود حق، ظهور و بازتاب آن معناست. از شاخص‌های این هستی که قرآن معرفی می‌کند، حق بودن، نیکو بودن و شعور داشتن است: «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَبَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»؛

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبِينَ﴾^۱؛ ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ﴾^۲؛ ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۳ و ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۴

در این میان انسان آینه تمام نما و ظهور آن حقیقات غیبی است و کرامت و ارزش او نیز در تعیین دادن به آن حقیقت در عالم شهادت است، از این رو مفاهیم اخلاقی در حوزه انسان، در اندازه این ظهور و تعیین آن ارزش می یابد، پس در نگاه قرآن، ملاک در ارزشی بودن رفتار انسان، بلکه خود انسان، در سنجش با اندازه تعیین و تشخیص اوصاف الهی قرار می گیرد، از این رو قرآن، ظهور انسان را در احسن عمل خوانده است: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۵ و مصداق احسن عمل را در ستایش و پرستش او، یعنی تجلی دادن او معرفی می کند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۶ و ارزش را در انسان، نزدیکی او به حق می شناسد. بدیهی است که مراد از قرب الهی، قرب زمانی، مکانی، اعتباری، عاطفی و... نیست، بلکه مراد قرابت وجودی است؛ یعنی انسان در شاخص های وجودی، همچون او باشد: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۷.

این سخن که ارزش از نظر قرآن، در اندازه تعیین اوصاف الهی است، از سخن اشاعره دور است که حسن و قبح و خوب و بد را در اوامر و نواهی الهی می دانند، زیرا در اینجا معیار و ملاک سنجش باید ها و نبایدهای الهی نیست، بلکه در عینیت اوصاف الهی است، زیرا در این مقیاس، ارزش بر واقعیت های عینی استوار شده؛ نه بر اعتبارات انشایی و اخلاقی، از این رو کمال در تعیین وجودی، ارزشمند می گردد، آن هم در تعیین بخشیدن شاخص های اوصاف برتر وجود الهی.

۱. انبیاء / ۱۶.

۲. ص / ۲۷.

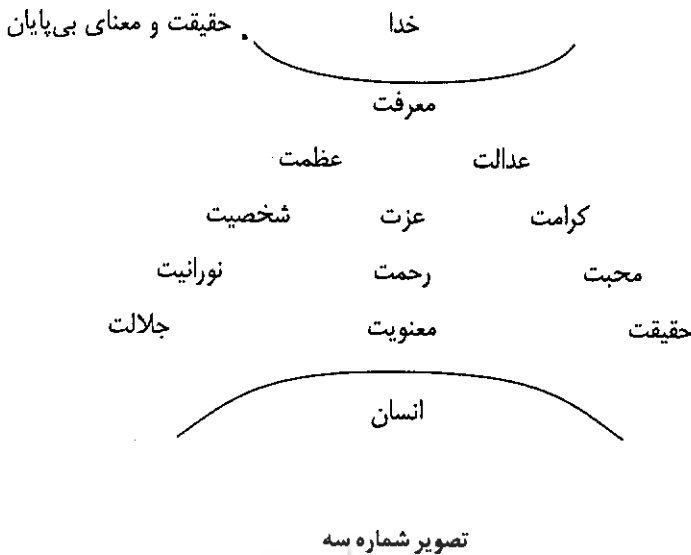
۳. سجده / ۷.

۴. اسراء / ۴۴.

۵. ملک / ۲.

۶. ذاریات / ۵۶.

۷. نجم / ۹.



قرآن در آیات متعدد و با بیان ساده و رسا، ادعای یاد شده را تبیین می‌کند: «لَیْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّجِ الْبِرِّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ...»^۱؛ نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید، بلکه نیکی کسی است که به خدا، روز جزا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان دارد و از مال خود که آن را دوست دارد، به خویشان، و یتیمان، تنگدستان، در راه ماندگان، سائلان و برای آزادی بردگان بدهد، و نماز را اقامه کند و زکات دهد و آنها که چون پیمان کنند، به پیمان خویش وفا دارند و صبوری پیشگان در سخن و مرض و هنگام جنگ، همین کسانی که راستی پیشه کرده‌اند و همینان خود پرهیزگارانند.

این آیه به خوبی و روشنی بر این امر تأکید دارد که «برّ» که یکی از مفاهیم اخلاقی قرآن است، در معنای واقعی، به جای آوردن یک فعل طبیعی یا یک رفتار فقهی و ظاهر دینی نیست، بلکه برّ، تقوا و نیکی به رفتار اجتماعی‌ای گفته

۱. بقره/۱۷۷.

می‌شود که از ایمان واقعی به وحدانیت خدا نشأت می‌گیرد؛ یعنی برّ، به وضوح، در ارتباط با صدق (صمیمیت در ایمان) و تقوا (خدا ترسی) معنا شده است.

پس مجموعه تعالیم و گزاره‌ها در قرآن، از ارتباط معنایی خاصی برخوردارند که با توجه به آن می‌توان تحلیلی صحیح از مفاهیم اخلاقی ارائه داد و برداشت‌های «خوب و بد»، در آن مجموعه معنا می‌یابد، از این رو اسلامی شدن فضیلت‌های قبیله‌ای، قومی و فرهنگی در آنچه بیان شد، مفهوم می‌یابد.

به آیات زیر توجه کنید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾^۱؛ هر کس کار نیک کند و مومن باشد، پس در کوشش او ناسپاسی نباشد و ما آن را برای وی می‌نویسیم. در این آیه عمل نیک و رفتار با ارزش و ماندگار، به ایمان منوط شده است.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ لَمَّا يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقِيَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۲؛

و کسانی که کافر شدند، اعمالشان چون سرابی در بیابانی است که تشنه آن را آب می‌پندارد، چون به سوی آن آید، چیزی نمی‌یابد؛ اما خدای را نزد خود یابد، پس خدای، حساب او را تمام دهد و خدا زود به حساب می‌رسد.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّجْحُ فَمِ يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾^۳؛

مثل کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، چون کسانی است که اعمالشان چون خاکستری است که در روز طوفانی بادی تند بر آن وزد و از آنچه کسب کرده‌اند، چیزی برایشان نماند، این همان گمراهی شدید است.

فراخوان الهی در کتب مقدس نیز ناظر به فعال کردن و تجربه پویای آدمیان در به کار بستن توانایی‌ها و به فعلیت درآوردن و تجلی بخشیدن به اوصاف الهی

۱. انبیاء / ۹۴.

۲. نور / ۳۹.

۳. ابراهیم / ۱۸.

است و نواهی الهی در کتب مقدس علیه آن تجلیاتی است که به جای آنکه خلاق باشند، مخرب همان کمالات و تجلیات و ظهورات اوصاف خداست،^۱ پس پشتوانه یا بنیاد اخلاق و فضائل اخلاقی، ایمان به خداست. تقوا که لازمه هر فعل اخلاقی است، بنیادی استوار و قابل اعتماد در دین دارد: «أَقْمَنَ أَسْسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسْسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۲

از آنچه گذشت روشن می‌شود که تفاوت‌های پایه‌ای در بنیاد اخلاق میان آرای فیلسوفان و اندیشمندان علم اخلاق از یک سو و نگاه قرآن از سوی دیگر، در دو اصل مهم خلاصه می‌گردد: یکی رویکرد به جهان هستی و دیگری در نگاه به جایگاه انسان در هستی؛ به این معنا که فیلسوفان، واقعیت هستی را پذیرفته و انکار ناشدنی دانسته و به دنبال شناسایی آن برآمده‌اند تا بر اثر معرفت‌شناسی هستی، بهترین و برترین را برگزینند، از این رو افلاطون به دنبال خیر و ارسطو در پی سعادت، در این واقعیت هستی برآمده‌اند؛ به عبارت دیگر، بنیادهای اخلاقی در نگاه علمی و فلسفی، از جست و جو در لابه لای واقعیت محسوس و معلوم استخراج می‌گردد؛ برای مثال انسان موجودی واقعی و انکار ناشدنی است، پس باید در این انسان، به عنوان یک واقعیت جست و جو و پژوهش کنیم تا شاخص برتر و بهتر را در او بیابیم. با این رویکرد افلاطون دانایی را و ارسطو حد اعتدال را ملاک برتر در انسان می‌شناسند و رواقیون و کلیون رهایی انسان از دنیا و بی‌علاقگی او به دنیا و گریز از دیگران را ملاک سعادت انسان معرفی می‌کنند و دیگران شاخص بهتر و برتر انسان را، اراده خوب داشتن یا محبت، منفعت و لذت بردن می‌دانند.

ریشه رویکرد و نگاه اولی فیلسوفان و اندیشمندان، جهان موجود، محسوس و معلوم است. به دنبال این نگاه است که انسان‌شناسی آنان چهره علمی و تجربی دارد، زیرا آگاهی و معرفت را به حس و تجربه اختصاص می‌دهند یا انسان‌شناسی

آنان رنگ عقلانیت دارد، زیرا پایه معرفت و آگاهی را عقل و خرد آدمی می‌شناسند، از این رو انسان به عنوان موجود اندیشمند یا حیوان فرهنگ‌ساز و ابزار ساز شناخته می‌شود.

در نگاه قرآن، بنیاد اخلاق بر هستی استوار است؛ اما نه به عنوان واقعیت انکار ناشدنی، بلکه به عنوان اینکه هستی چگونه پدید آمد و از کجا شکل گرفت؛ یعنی در حوزه شناخت، پرسش را فراتر قرار داده و ذهن آدمیان را به نکته بسیار مهمی معطوف می‌دارد و هستی را همان گونه که پیش‌تر اشاره شد، به یک واحد غیب و شهود معرفی می‌کند و شهود را ظهور غیب می‌شناسد.

آخرین مرد آسمانی «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بود. در این نگاه و رویکرد، مرز جدایی اندیشه قرآن از دیگر اندیشه‌ها روشن می‌شود، از این رو انسان نه تنها موجود خردمند و با فرهنگ، بلکه انسان به عنوان کلمه الله و فعل الله معرفی می‌شود و او را در آینه و مظهر حق بودن توصیف می‌کند، به همین دلیل مهم نویسنده در این مقاله، تحت عنوان بنیاد اخلاق در قرآن، معتقد است که هیچ مفهوم اخلاقی در قرآن، از مفهوم وجودی و وصفی خدا جدا نیست و داوری بر خوب و بد، منفک از مفاهیم خداوندی، معنا ندارد؛ یعنی مفاهیم ارزشی در حوزه انسان با مفاهیم وجودی در خداوند پیوند وجودشناسانه دارد و در حوزه انسان نیز تفکیک خیر و شر به عنوان مفهوم اخلاقی، از ایمان و کفر، به عنوان مفهوم فکری و دینی، مورد قبول قرآن نیست، زیرا قرآن ناظر به انسان است.

بدیهی است که تفکیک در ساحت‌های فکری، روانی و جسمی آدمیان امری ناممکن است، پس تفکیک در آیات قرآن و داوری میان آنها نیز امری غیر معقول است. قرآن به عنوان حقیقتی بهم پیوسته، از یک منبع واحد نازل شده و ناظر بر یک موجود منسجم است و آن موجود منسجم، یعنی انسان کلمه الله و خلیفه الله معرفی شده است، پس همه ارزش‌های اخلاقی و به عبارت دیگر، تمام بنیادهای اخلاقی او در الله معنادار می‌شود؛ البته وجه اشتراک بنیاد اخلاق در قرآن با سایر آرا و نظرات در بنیاد اخلاق، به عدم نفی ملاک‌های مذکور، به عنوان جزئی از

ارزش‌های اخلاقی از نظر قرآن منوط است، زیرا قرآن حس یا عقل و دنیا را نفی نمی‌کند، پس اشتراک در جزء است؛ نه کل.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، چاپ اول، نشر فرزانه، سال ۱۳۷۸.
۴. برن، ژان، فلسفه رواقی، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، چاپخانه کاویان، چاپ اول، سال ۲۵۳۶.
۵. پایکین، ریچارد، کلیات فلسفه، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتوبی، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، سال ۱۳۶۷.
۶. پارسانیا، حمید، هستی و مبوط (انسان در اسلام)، دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۷. سالیوان، راجر، اخلاق در فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشار طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۸. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ۲۰ جلد، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، ۱۹۷۳ م.
۹. علم الهدی، جمیله، مبانی تربیت اسلامی و برنامه‌ریزی درسی براساس فلسفه ملاصدرا، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، سال ۱۳۸۴.
۱۰. فرانکنا، ویلیام، فلسفه اخلاق، ترجمه انشاء الله رحمتی، مؤسسه انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۱. فروغی، محمد علی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات کتابفروشی زوار، سال ۱۳۴۴.
۱۲. کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید، انجمن پخش کتب مقدس، سال ۱۹۸۷.
۱۳. گریفین، دیویدری، خدا و دین در جهان پسامدرن، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۲۲ جلد، انتشارات صدرا، چاپ دوم، بهمن سال ۱۳۸۴.